نقش

اهل بیت سیدالشهداء علیهم السلام

در تبلیغ نهضت حسینی


بسم الله الرحمن الرحیم

نقش اهل بیت سیدالشهداء در تبلیغ نهضت حسینی

نویسنده:

مجله حوزه

ناشر چاپی:

مجله حوزه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نقش اهل بیت سیدالشهداء در تبلیغ نهضت حسینی

مشخصات کتاب

نویسنده : مجله حوزه

ناشر : مجله حوزه

مقدمه

برای بحث راجع به نقش اهل بیت مکرم سید الشهداء در تبلیغ نهضت حسینی و اسلام،ابتدا باید دو مقدمه را به عرض شما برسانم.یکی اینکه طبق روایات و همچنین بر اساس معتقدات ما - که معتقد به امامت حضرت سید الشهداء هستیم - تمام کارهای ایشان از روز اول حساب شده بوده است و ایشان بی حساب و منطق و بدون دلیل کاری نکرده‌اند،یعنی نمی‌توانیم بگوییم که فلان قضیه اتفاقا و تصادفا رخ داده،بلکه همه اینها روی حساب بوده است.و این مطلب گذشته از اینکه از نظر قرائن تاریخی روشن است،از نظر منطق و روایات و بر اساس اعتقاد ما مبنی بر امامت حضرت سید الشهداء نیز تایید می‌شود.

چرا ابا عبدالله اهل بیتش را همراه خود برد؟

یکی از مسائلی که هم تاریخ درباره آن صحبت کرده و هم اخبار و احادیث از آن سخن گفته‌اند این است که چرا اباعبدالله در این سفر پر خطر اهل بیتش را همراه خود برد؟ خطر این سفر را همه پیش بینی می‌کردند،یعنی یک امر غیر قابل پیش بینی حتی برای افراد عادی نبود. لهذا قبل از آنکه ایشان حرکت کنند تقریبا می‌شود گفت تمام کسانی که آمدند و مصلحت اندیشی کردند،حرکت دادن اهل بیت‌به همراه ایشان را کاری بر خلاف مصلحت تشخیص دادند،یعنی آنها با حساب و منطق خودشان که در سطح عادی بود و به مقیاس و معیار حفظ جان اباعبدالله و خاندانش،تقریبا به اتفاق آراء به ایشان می‌گفتند:رفتن خودتان خطرناک است و مصلحت نیست یعنی جانتان در خطر است،چه رسد که بخواهید اهل بیتتان را هم با خودتان ببرید.اباعبدالله جواب داد: نه،من باید آنها را ببرم.به آنها جوابی می‌داد که دیگر نتوانند در این زمینه حرف بزنند،به این ترتیب که جنبه معنوی مطلب را بیان می‌کرد،که مکرر شنیده‌اید که ایشان استناد کردند به رؤیایی که البته در حکم یک وحی قاطع است. فرمود:در عالم رؤیا جدم به من فرموده است: «ان الله شاء ان یراک قتیلا» [۱] گفتند:پس اگر این طور است،چرا اهل بیت و بچه‌ها را همراهتان می‌برید؟ پاسخ دادند:این را هم جدم فرمود: «ان الله شاء ان یراهن سبایا» [۲] .اینجا یک توضیح مختصر برایتان عرض بکنم: این جمله «ان الله شاء ان یراک قتیلا» یا «ان الله شاء ان یراهن سبایا» یعنی چه؟ این مفهومی که الآن من عرض می‌کنم معنایی است که همه کسانی که آنجا مخاطب اباعبدالله بودند آن را می‌فهمیدند،نه یک معمایی که امروز گاهی در السنه شایع است.کلمه مشیت‌خدا یا اراده خدا که در خود قرآن به کار برده شده است،در دو مورد به کار می‌رود که یکی را اصطلاحا«اراده تکوینی» و دیگری را «اراده تشریعی»می‌گویند. اراده تکوینی یعنی قضا و قدر الهی که اگر چیزی قضا و قدر حتمی الهی به آن تعلق گرفت، معنایش این است که در مقابل قضا و قدر الهی دیگر کاری نمی‌شود کرد.معنای اراده تشریعی این است که خدا این طور راضی است،خدا اینچنین می‌خواهد.مثلا اگر در مورد روزه می‌فرماید: یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر [۳] یا در مورد دیگری که ظاهرا زکات است می‌فرماید: یرید لیطهرکم [۴] مقصود این است که خدا که اینچنین دستوری داده است،این طور می‌خواهد،یعنی رضای حق در این است.خدا خواسته است تو شهید باشی،جدم به من گفته است که رضای خدا در شهادت توست. جدم به من گفته است که خدا

خواسته است اینها اسیر باشند،یعنی اسارت اینها رضای حق است،مصلحت است و رضای حق همیشه در مصلحت است و مصلحت یعنی آن جهت کمال فرد و بشریت.در مقابل این سخن،دیگر کسی چیزی نگفت یعنی نمی‌توانست حرفی بزند.پس اگر چنین است که جد شما در عالم معنا به شما تفهیم کرده‌اند که مصلحت در این است که شما کشته بشوید،ما دیگر در مقابل ایشان حرفی نداریم.همه کسانی هم که از اباعبدالله این جمله‌ها را می‌شنیدند،این جور نمی‌شنیدند که آقا این مقدر است و من نمی‌توانم سر پیچی کنم.اباعبدالله هیچ وقت به این شکل تلقی نمی‌کرد.این طور نبود که وقتی از ایشان می‌پرسیدند چرا زنها را می‌برید،بفرماید اصلا من در این قضیه بی اختیارم و عجیب هم بی اختیارم،بلکه به این صورت می‌شنیدند که با الهامی که از عالم معنا به من شده است،من چنین تشخیص داده‌ام که مصلحت در این است و این کاری است که من از روی اختیار انجام می‌دهم ولی بر اساس آن چیزی که آن را مصلحت تشخیص می‌دهم.لذا می‌بینیم که در موارد مهمی،همه یک جور عقیده داشتند،اباعبدالله عقیده دیگری در سطح عالی داشت،همه یک جور قضاوت می‌کردند،امام حسین علیه السلام می‌گفت:این جور نه،من جور دیگری عمل می‌کنم.معلوم است که کار اباعبدالله یک کار حساب شده است،یک رسالت و یک ماموریت است.اهل بیتش را به عنوان طفیلی همراه خود نمی‌برد که خوب،من که می‌روم،زن و بچه‌ام هم همراهم باشند.غیر از سه نفر که دیشب اسم بردم،هیچیک از همراهان ابا عبد الله،زن و بچه‌اش همراهش نبود.انسان که به یک سفر خطرناک می‌رود،زن و بچه‌اش را که نمی‌برد.اما ابا عبد الله زن و بچه‌اش را برد،نه به اعتبار اینکه خودم می‌روم پس زن و بچه‌ام را هم ببرم (خانه و زندگی و همه چیز امام حسین (علیه السلام) در مدینه بود) بلکه آنها را به این جهت‌برد که رسالتی در این سفر انجام بدهند.این یک مقدمه.

نقش زن در تاریخ

مقدمه دوم:بحثی در باره«نقش زن در تاریخ» مطرح است که آیا اساسا زن در ساختن تاریخ نقشی دارد یا ندارد و اصلا نقشی می‌تواند داشته باشد یا نه؟ باید داشته باشد یا نباید داشته باشد؟همچنین از نظر اسلام این قضیه را چگونه باید برآورد کرد؟زن یک نقش در تاریخ داشته و دارد که کسی منکر این نقش نیست و آن نقش غیر مستقیم زن در ساختن تاریخ است.می‌گویند زن مرد را می‌سازد و مرد تاریخ را، یعنی بیش از مقداری که مرد در ساختن زن می‌تواند تاثیر داشته باشد زن در ساختن مرد تاثیر دارد.این خودش مساله‌ای است که نمی‌خواهم امشب در باره آن بحث کنم.آیا مرد روح و شخصیت زن را می‌سازد (اعم از اینکه زن به عنوان مادر باشد یا به عنوان همسر) یا نه،این زن است که فرزند و حتی شوهر را می‌سازد؟مخصوصا در مورد شوهر،آیا زن بیشتر شوهر را می‌سازد یا شوهر بیشتر زن را؟ حتما تعجب خواهید کرد که عرض کنم آنچه که تحقیقات تاریخی و ملاحظات روانی ثابت کرده است این است که زن در ساختن شخصیت مرد بیشتر مؤثر است تا مرد در ساختن شخصیت زن.بدین جهت است که تاثیر غیر مستقیم زن در ساختن تاریخ،لا منکر و غیر قابل انکار است.اینکه زن مرد را ساخته است و مرد تاریخ را،خودش داستانی است و یک مبحث خیلی مفصل.

سه شکل نقش مستقیم زن در ساختن تاریخ

زن، شیء گرانبها و بدون نقش

حال ببینیم نقش مستقیم زن در ساختن تاریخ چگونه است و چگونه باید باشد و چگونه می‌تواند باشد؟به سه شکل می‌تواند باشد: یکی اینکه اساسا زن نقش مستقیم در ساختن تاریخ نداشته باشد،یعنی نقش زن منفی محض باشد.در بسیاری از اجتماعات برای زن جز زاییدن و بچه درست کردن و اداره داخل خانه نقشی قائل نبوده‌اند،یعنی زن در اجتماع بزرگ نقش مستقیم نداشته،نقش غیر

مستقیم داشته است،به این ترتیب که او در خانواده مؤثر بوده و فرد ساخته خانواده در اجتماع مؤثر بوده است.یعنی زن مستقیما بدون اینکه از راه مرد تاثیری داشته باشد،به هیچ شکل تاثیری در بسیاری از اجتماعات نداشته است.ولی در این اجتماعات زن علی رغم اینکه نقشی در ساختن تاریخ و اجتماع نداشته است،بدون شک و بر خلاف تبلیغاتی که در این زمینه می‌کنند،به عنوان یک شیء گرانبها زندگی می‌کرده است، یعنی به عنوان یک شخص،کمتر مؤثر بوده ولی یک شیء بسیار گرانبها بوده و به دلیل همان گرانبهایی‌اش بر مرد اثر می‌گذاشته است،ارزان نبوده که در خیابانها پخش باشد و هزاران اماکن عمومی برای بهره‌گیری از او وجود داشته باشد،بلکه فقط در دایره زندگی خانوادگی مورد بهره برداری قرار می‌گرفته است.لذا قهرا برای مرد خانواده یک موجود بسیار گرانبها بوده،چون تنها موجودی بوده که احساسات جنسی و عاطفی او را اشباع می‌کرده است و طبعا و بدون شک مرد عملا در خدمت زن بوده است.ولی زن شیء بوده،شیء گرانبها،مثل الماس که یک گوهر گرانبهاست،شخص نیست،شیء است ولی شیء گرانبها.

زن، شخص بی بها و دارای نقش

شکل دیگر تاثیر زن در تاریخ-که این شکل در جوامع قدیم زیاد نبوده - این است که زن عامل مؤثر در تاریخ باشد،نقش مستقیم در تاریخ داشته باشد و به عنوان شخص مؤثر باشد نه به عنوان شیء،اما شخص بی بها،شخص بی ارزش،شخصی که حریم میان او و مرد برداشته شده است.دقایق روانشناسی ثابت کرده است که ملاحظات بسیار دقیقی یعنی طرحی در لقت بوده برای عزیز نگه داشتن زن.هر وقت این حریم بکلی شکسته و این حصار خرد شده است،شخصیت زن از نظر احترام و عزت پایین آمده است.البته از جنبه‌های دیگری ممکن است شخصیتش بالا رفته باشد مثلا با سواد شده باشد،عالمه شده باشد،ولی دیگر آن موجود گرانبها برای مرد نیست.از طرف دیگر،زن نمی‌تواند زن نباشد.جزء طبیعت زن این است که برای مرد گرانبها باشد،و اگر این را از زن بگیرید تمام روحیه او متلاشی می‌شود.آنچه برای مرد در رابطه جنسی ملحوظ است،در اختیار داشتن زن به عنوان یک موجود گرانبهاست نه در اختیار یک زن بودن به عنوان یک موجود گرانبها برای او.ولی آنچه در طبیعت زن وجود دارد این نیست که یک مرد را به عنوان یک شیء گرانبها داشته باشد،بلکه این است که خودش به عنوان یک شیء گرانبها مرد را در تسخیر داشته باشد.آنجا که زن از حالت اختصاص خارج شد (لازم نیست که اختصاص به صورت ازدواج رواج داشته باشد) یعنی وقتی که زن ارزان شد،در اماکن عمومی بسیار پیدا شد،هزاران وسیله برای استفاده مرد از زن پیدا شد،خیابانها و کوچه‌ها جلوه‌گاه زن شد که خودش را به مرد ارائه بدهد و مرد بتواند از نظر چشم چرانی و تماشا کردن،از نظر استماع موسیقی صدای زن،از نظر لمس کردن،حداکثر بهره برداری را از زن بکند،آنجاست که زن از ارزش خودش،از آن ارزشی که برای مرد باید داشته باشد می‌افتد،یعنی دیگر شیء گرانبها نیست ولی ممکن است مثلا- با سواد باشد،درسی خوانده باشد،بتواند معلم باشد و کلاسهایی را اداره کند یا طبیب باشد،همه اینها را می‌تواند داشته باشد ولی در این شرایط (ارزان بودن زن) آن ارزشی که برای یک زن در طبیعت او وجود دارد دیگر برایش وجود ندارد.و در واقع در این وقت است که زن به شکل دیگر ملعبه جامعه مردان می‌شود بدون آنکه در نظر فردی از افراد مردان،آن عزت و احترامی را که باید داشته باشد دارا باشد.جامعه اروپایی به این سو می‌رود،یعنی از یک طرف به زن از نظر رشد برخی استعدادهای انسانی از قبیل علم و اراده شخصیت می‌دهد ولی از طرف دیگر ارزش او را از بین می‌برد.

زن، شخص گرانبها و دارای نقش

شکل سومی هم وجود دارد و آن این است که زن به صورت یک «شخص گرانبها» در بیاید،هم شخص باشد و هم گرانبها،یعنی از یک طرف شخصیت روحی و معنوی داشته باشد،کمالات روحی و انسانی نظیر آگاهی داشته باشد [۵] و از طرف دیگر،در اجتماع

مبتذل نباشد.یعنی آن محدودیت نباشد و آن اختلاط هم نباشد،نه محدودیت و نه اختلاط بلکه حریم.حریم مساله‌ای است بین محدودیت زن و اختلاط زن و مرد.وقتی که ما به متن اسلام مراجعه می کنیم می‌بینیم نتیجه آنچه که اسلام در مورد زن می‌خواهد،شخصیت است و گرانبها بودن.در پرتو همین شخصیت و گرانبهایی،عفاف در جامعه مستقر می‌شود،روانها سالم باقی می‌مانند،کانونهای خانوادگی در جامعه سالم می‌مانند و «رشید» از کار در می‌آید.گرانبها بودن زن به این است که بین او و مرد در حدودی که اسلام مشخص کرده،حریم باشد،یعنی اسلام اجازه نمی‌دهد که جز کانون خانوادگی،یعنی صحنه اجتماع،صحنه بهره برداری و التذاذ جنسی مرد از زن باشد چه به صورت نگاه کردن به بدن و اندامش،چه به صورت لمس کردن بدنش،چه به صورت استشمام عطر زنانه‌اش و یا شنیدن صدای پایش که اگر به اصطلاح به صورت مهیج باشد،اسلام اجازه نمی‌دهد.ولی اگر بگوییم علم،اختیار و اراده،ایمان و عبادت و هنر و خلاقیت چطور؟ می گوید بسیار خوب،مثل مرد.چیزهایی را شارع حرام کرده که به زن مربوط است.آنچه را که حرام نکرده،بر هیچ کدام حرام نکرده است.اسلام برای زن شخصیت می‌خواهد نه ابتذال.

سه گونه تاریخ

اشاره

بنابر این تاریخ از نظر اینکه در ساختن آن تنها مرد دخالت داشته باشد یا مرد و زن با یکدیگر دخالت داشته باشند،سه گونه می‌تواند باشد:یک تاریخ تاریخ مذکر است،یعنی تاریخی که به دست جنس مذکر به طور مستقیم ساخته شده است و جنس مؤنث هیچ نقشی در آن ندارد. یک تاریخ تاریخ مذکر-مؤنث است اما مذکر - مؤنث مختلط،بدون آنکه مرد در مدار خودش قرار بگیرد و زن در مدار خودش،یعنی تاریخی که در آن این منظومه بهم خورده است،مرد در مدار زن قرار می گیرد و زن در مدار مرد،که ما اگر طرز لباس پوشیدن امروز بعضی از آقا پسرها و دختر خانمها را ببینیم،می‌بینیم که چطور اینها دارند جای خودشان را با یکدیگر عوض می کنند.نوع سوم،تاریخ مذکر - مؤنث است که هم به دست مرد ساخته شده است و هم به دست زن،ولی مرد،در مدار خودش و زن در مدار خودش.ما وقتی به قرآن کریم مراجعه می کنیم،می‌بینیم تاریخ مذهب و دین آن طور که قرآن کریم تشریح کرده است یک تاریخ مذکر - مؤنث است و به تعبیر من یک تاریخ«مذنث» است یعنی مذکر و مؤنث هر دو نقش دارند،اما نه به صورت اختلاط بلکه به این صورت که مرد در مقام و مدار خودش و زن در مقام و مدار خودش.قرآن کریم مثل اینکه عنایت‌خاص دارد که همین طور که صدیقین و قدیسین تاریخ را بیان می کند،صدیقات و قدیسات تاریخ را هم بیان کند.در داستان آدم و همسر آدم نکته‌ای است که من مکرر در سخنرانیهای چند سال پیش خود گفته‌ام و باز یاد آوری می کنم.

فکر غلط مسیحی درباره زن

یک فکر بسیار غلط را مسیحیان در تاریخ مذهبی جهان وارد کردند که واقعا خیانت بود.در مساله زن نداشتن عیسی و ترک ازدواج و مجرد زیستن کشیشها و کاردینالها کم کم این فکر پیدا شد که اساسا زن عنصر گناه و فریب است،یعنی شیطان کوچک است،مرد به خودی خود گناه نمی کند و این زن است،شیطان کوچک است که همیشه وسوسه می کند و مرد را به گناه وا می‌دارد.گفتند اساسا قصه آدم و شیطان و حوا این طور شروع شد که شیطان نمی‌توانست در آدم نفوذ کند،لذا آمد حوا را فریب داد و حوا آدم را فریب داد،و در تمام تاریخ همیشه به این شکل است که شیطان بزرگ زن را و زن مرد را وسوسه می کند.اصلا داستان آدم و حوا و شیطان در میان مسیحیان به این شکل در آمد.ولی قرآن درست‌خلاف این را می گوید و تصریح می کند،و این عجیب است.قرآن وقتی داستان آدم و شیطان را ذکر می کند،برای آدم اصالت و برای حوا تبعیت قائل نمی‌شود.اول که می‌فرماید ما گفتیم،می گوید:

ما به این دو نفر گفتیم که ساکن هشت‌شوید(نه فقط به آدم)، لا تقربا هذه الشجرة [۶] به این درخت نزدیک نشوید(حالا آن درخت هر چه هست).بعد می‌فرماید: فوسوس لهما الشیطان [۷] شیطان ایندو را وسوسه کرد. نمی‌گوید که یکی را وسوسه کرد و او دیگری را وسوسه کرد. فدلیهما بغرور [۸] باز«هما»ضمیر تثنیه است. و قاسم هما انی لکما لمن الناصحین [۹] آنجا که خواست فریب بدهد،جلوی هر دوی آنها قسم دروغ خورد.آدم همان مقدار لغزش کرد که حوا،و حوا همان مقدار لغزش کرد که آدم.اسلام این فکر را،این دروغی را که به تاریخ مذهبها بسته بودند زدود و بیان داشت که جریان عصیان انسان چنین نیست که شیطان زن را وسوسه می‌کند و زن مرد را و بنا بر این زن یعنی عنصر گناه.و شاید برای همین است که قرآن گویی عنایت دارد که در کنار قدیسین از قدیسات بزرگ یاد کند که تمامشان در مواردی بر آن قدیسین علو و برتری داشته‌اند.

زنان قدیسه در قرآن

در داستان ابراهیم از ساره با چه تجلیلی یاد می‌کند!در این حد که همان طور که ابراهیم با ملکوت ارتباط داشت و چشم ملکوتی داشت،فرشتگان را می‌دید و صدای ملائکه را می‌شنید، ساره نیز صدای آنها را می‌شنید.وقتی به ابراهیم گفتند خداوند می‌خواهد به شما (ابراهیم پیرمرد و ساره پیرزن) فرزندی بدهد،صدای ساره بلند شد،گفت: ا الد و انا عجوز و هذا بعلی شیخا [۱۰] من پیرزن با این شوهر پیرمرد؟اما سر پیری می‌خواهیم بچه دار بشویم؟! ملائکه در حالی که مخاطبشان ساره است نه ابراهیم،گفتند: اتعجبین من امر الله [۱۱] ساره!آیا از برکت الهی و خداوندی به خانواده شما تعجب می‌کنید؟همچنین قرآن وقتی اسم مادر موسی را می‌برد،می‌فرماید: و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه ما به مادر موسی وحی فرستادیم که خودت فرزندت را شیر بده، فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم و لا تخافی و لا تحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین [۱۲] .قرآن به داستان مریم که می‌رسد،بیداد می‌کند.پیغمبران در مقابل این زن می‌آیند زانو می‌زنند.زکریا وقتی می‌آید مریم را می‌بیند،در حالتی می‌بیند که مریم با نعمتهایی به سر می‌برد که در تمام آن سرزمین وجود ندارد،تعجب می‌کند.قرآن می‌گوید در حالی که مریم در محراب عبادت بود فرشتگان الهی با این زن سخن می‌گفتند: اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی بن مریم وجیها فی الدنیا و الاخرة و من المقربین [۱۳] ملائکه مستقیما با خودش صحبت می‌کردند.مریم مبعوث نبوده و این را قرآن درست نمی‌داند که یک زن را بفرستد میان زن و مرد.مریم،بر خلاف شانش مبعوث نبود ولی از بسیاری از مبعوثها عالی مقام‌تر بود.بدون شک و شبهه مریم غیر مبعوث از خود زکریا که مبعوث بوده،عالی مقام‌تر و والا مقام‌تر بود.قرآن راجع به حضرت صدیقه طاهره می‌فرماید: انا اعطیناک الکوثر [۱۴] دیگر کلمه‌ای بالاتر از«کوثر»نیست.در دنیایی که زن را شر مطلق و عنصر فریب و گناه می‌دانستند،قرآن می‌گوید نه تنها خیر استبلکه کوثر است یعنی خیر وسیع،یک دنیا خیر.

زنان بزرگ در تاریخ اسلام

می‌آییم در متن تاریخ اسلام.از همان روز اول دو نفر مسلمان می‌شوند:علی و خدیجه که ایندو نقش مؤثری در ساختن تاریخ اسلام دارند.اگر فداکاریهای این زن - که از پیغمبر پانزده سال بزرگتر بود - نبود،از نظر علل ظاهری مگر پیغمبر می‌توانست کاری از پیش ببرد؟ تاریخ ابن اسحاق یک قرن و نیم بعد از هجرت راجع به مقام خدیجه و نقش او در پشتیبانی از پیغمبر اکرم و مخصوصا در تسلی بخشی به پیغمبر اکرم،می‌نویسد:بعد از مرگ خدیجه که ابو طالب هم در آن سال از دنیا رفت،واقعا عرصه بر پیغمبر اکرم تنگ شد به طوری که نتوانست... [۱۵] بماند.تا آخر عمر پیغمبر هر گاه اسم خدیجه را می‌بردند،اشک مقدسشان جاری می‌شد.عایشه می‌گفت:یک پیرزن که دیگر این قدر ارزش نداشت،چه خبر است؟ می‌فرمود:تو خیال می‌کنی من به خاطر شکل خدیجه می‌گریم؟ خدیجه کجا و شما و دیگران کجا؟!اگر به تاریخ اسلام نگاه کنید می‌بینید که تاریخ اسلام یک تاریخ مذکر -

مؤنث است ولی مرد در مدار خودش و زن در مدار خودش.پیغمبر (صلی الله علیه و آله) یاران مذکری دارد و یاران مؤنثی،هم راوی زن دارد و هم راوی مرد.در کتبی که در هزار سال پیش نوشته شده ست‌شاید اسم همه آنها هست و ما روایات زیادی داریم که راوی آنها زن بوده است.کتابی ست به نام «بلاغات النساء» یعنی خطبه‌ها و خطابه‌های بلیغی که توسط زنها ایراد شده است. این کتاب از ابن طیفور بغدادی است که در حدود سال ۲۵۰ هجری یعنی در زمان امام عسکری (علیه السلام) می‌زیسته است (چنانکه می‌دانید حضرت امام عسکری (علیه السلام) در سنه ۲۶۰ وفات کردند).از جمله خطبه‌هایی که بغدادی در کتابش ذکر کرده است،خطبه حضرت زینب در مسجد یزید و خطبه ایشان در مجلس ابن زیاد و خطبه حضرت زهرا (علیها السلام) در اوایل خلافت ابوبکر است.در این ضریح جدیدی که اخیرا برای حضرت معصومه ساخته‌اند،روایتی را انتخاب کرده‌اند که راویها همه زن هستند تا می‌رسد به پیغمبر اکرم.در ضمن،اسم همه آنها فاطمه است (حدود چهل فاطمه): روایت کرده فاطمه دختر...از فاطمه دختر...تا می‌رسد به فاطمه دختر موسی بن جعفر.بعد ادامه پیدا می‌کند تا فاطمه دختر حسین بن علی بن ابیطالب (ع) و در آخر می‌رسد به فاطمه دختر پیغمبر.یعنی شرکت اینها اینقدر رایج بوده،ولی هیچ وقت اختلاط نبوده.بسیاری از راویان بودند که می‌آمدند روایت‌حدیث می‌کردند.زنها می‌آمدند استماع می‌کردند.اما زنها در کناری می‌نشستند و مردها در کناری،مردها در اتاقی بودند و زنها در اتاقی.دیگر نمی‌آمدند صندلی بگذارند که یک مرد بنشیند و یک زن،زن مینی ژوپ بپوشد و تا بالای رانش پیدا باشد که بله،خانم می‌خواهند تحصیل علم کنند!این،معلوم است که ظاهرش یک چیز است و باطنش چیز دیگر.اسلام می‌گوید علم اما نه شهوترانی،نه مسخره بازی،نه حقه بازی،می‌گوید شخصیت.حضرت زهرا (سلام الله علیها) و علی (علیه السلام) بعد از ازدواجشان می‌خواستند کارهای خانه را بین یکدیگر تقسیم کنند،ولی دوست داشتند که پیغمبر در این کار دخالت کند چون لذت می‌بردند.به ایشان گفتند:یا رسول الله (ص)!دلمان می‌خواهد بگویید که در این خانه چه کارهایی را علی بکند و چه کارهایی را فاطمه (س)!پیغمبر کارهای بیرون را به علی واگذار کرد و کارهای درون خانه را به فاطمه.فاطمه می‌گوید: نمی‌دانید چقدر خوشحال شدم که پدرم کار بیرون را از دوش من برداشت.زن عالم یعنی این.زنی که حرص نداشته باشد این طور است.ولی ببینید شخصیت همین زهرای اینچنین چگونه است،رشد استعدادهایش چگونه است، علمش چگونه است،اراده‌اش چگونه است،خطابه و بلاغتش چگونه است.زهرا (علیها السلام) در جوانی از دنیا رفته است و از بس در آن زمان دشمنانش زیاد بودند،از آثار ایشان کم مانده است.ولی خوشبختانه یک خطابه مفصل بسیار طولانی (در حدود یک ساعت) از ایشان در سن هجده سالگی(حداکثر گفته‌اند بیست و هفت‌سالگی) باقی مانده که این خطابه را تنها شیعه روایت نمی‌کند،عرض کردم بغدادی در قرن سوم نقل کرده است.همین یک خطابه کافی است که نشان بدهد زن مسلمان در عین اینکه حریم خودش را با مرد حفظ می‌کند و خودش را به اصطلاح برای ارائه به مردان درست نمی‌کند،معلوماتش چقدر است،ورود در اجتماع تا چه حد است.خطبه حضرت زهرا (علیها السلام) توحید دارد در سطح توحید نهج البلاغه،یعنی در سطحی که دست فلاسفه به آن نمی‌رسد.وقتی که در باره ذات حق و صفات حق صحبت می‌کند،گویی در سطح بزرگترین فیلسوفان جهان است.از ابو علی سینا ساخته نیست که این طور خطبه بخواند.یکدفعه وارد در فلسفه احکام می‌شود:خدا نماز را برای این واجب کرد،روزه را برای این واجب کرد،حج را برای این واجب کرد،امر به معروف و نهی از منکر را برای این واجب کرد، زکات را برای این واجب کرد و... بعد شروع می‌کند به ارزیابی قوم عرب قبل از اسلام و تحولی که اسلام در این قوم به وجود آورد که شما مردم عرب چنین و چنان بودید.وضع زندگی مادی و معنوی آنها قبل از اسلام را بررسی می‌کند و آنچه را که به وسیله پیغمبر از نظر زندگی مادی و معنوی به آنها ارزانی شده بود گوشزد می‌نماید.بعد در مقام استدلال و محاجه بر می‌آید.او در مسجد مدینه در حضور هزاران نفر است،اما نمی‌رود بالای منبر که - العیاذ بالله - خودنمایی کند.سنت پیغمبر این بوده که زنها جدا می‌نشستند و مردها جدا، و پرده‌ای بلند میان آنها کشیده می‌شد.زهرای اطهر از پشت پرده تمام سخنان خودش را گفت و زن و مرد مجلس را منقلب کرد.این معنای آن چیزی است که ذکر کردیم،هم شخصیت دارد و هم

عفاف،هم پاکی دارد و هم حریم،هیچ وقت خودش را جلوی چشمهای گرسنه مردان قرار نمی‌دهد،اما یک موجود دست و پا چلفتی هم نیست که چیزی سرش نشود و از هیچ چیز خبر نداشته باشد.تاریخ کربلا یک تاریخ و حادثه مذکر-مؤنث است،حادثه‌ای است که مرد و زن هر دو در آن نقش دارند،ولی مرد در مدار خودش و زن در مدار خودش.معجزه اسلام اینهاست،می‌خواهد دنیای امروز بپذیرد،می‌خواهد - به جهنم - نپذیرد،آینده خواهد پذیرفت.اباعبدالله اهلیت خودش را حرکت می‌دهد برای اینکه در این تاریخ عظیم رسالتی را انجام دهند،برای اینکه نقش مستقیمی در ساختن این تاریخ عظیم داشته باشند با قافله سالاری زینب،بدون آنکه از مدار خودشان خارج بشوند.

تجلی زینب از عصر عاشورا

از عصر عاشورا زینب تجلی می‌کند.از آن به بعد به او واگذار شده بود.رئیس قافله اوست چون یگانه مرد زین العابدین (سلام الله علیه) است که در این وقت‌به شدت مریض است و احتیاج به پرستار دارد تا آنجا که دشمن طبق دستور کلی پسر زیاد که از جنس ذکور اولاد حسین هیچ کس نباید باقی بماند،چند بار حمله کردند تا امام زین العابدین را بکشند ولی بعد خودشان گفتند:«انه لما به» [۱۶] این خودش دارد می‌میرد.و این هم خودش یک حکمت و مصلحت خدایی بود که حضرت امام زین العابدین بدین وسیله زنده بماند و نسل مقدس حسین بن علی باقی بماند.یکی از کارهای زینب پرستاری امام زین العابدین است.در عصر روز یازدهم اسرا را آوردند و بر مرکبهایی (شتر یا قاطر یا هر دو) که پالانهای چوبین داشتند سوار کردند و مقید بودند که اسرا پارچه‌ای روی پالانها نگذارند،برای اینکه زجر بکشند.بعد اهل بیت‌خواهشی کردند که پذیرفته شد.آن خواهش این بود:«قلن بحق الله الا ما مررتم بنا علی مصرع الحسین» [۱۷] گفتند: شما را به خدا حالا- که ما را از اینجا می‌برید،ما را از قتلگاه حسین عبور بدهید برای اینکه می‌خواهیم برای آخرین بار با عزیزان خودمان خدا حافظی کرده باشیم.در میان اسرا تنها امام زین العابدین بودند که به علت بیماری،پاهای مبارکشان را زیر شکم مرکب بسته بودند،دیگران روی مرکب آزاد بودند.وقتی که به قتلگاه رسیدند،همه بی اختیار خودشان را از روی مرکبها به روی زمین انداختند.زینب (سلام الله علیها) خودش را به بدن مقدس اباعبدالله می‌رساند،آن را به یک وضعی می‌بیند که تا آن وقت ندیده بود:بدنی می‌بیند بی سر و بی لباس،با این بدن معاشقه می‌کند و سخن می‌گوید: «بابی المهموم حتی قضی،بابی العطشان حتی مضی» [۱۸] آنچنان دلسوز ناله کرد که «فابکت و الله کل عدو و صدیق» [۱۹] یعنی کاری کرد که اشک دشمن جاری شد،دوست و دشمن به گریه در آمدند.مجلس عزای حسین را برای اولین بار زینب ساخت.ولی در عین حال از وظایف خودش غافل نیست.پرستاری زین العابدین به عهده اوست،نگاه کرد به زین العابدین،دید حضرت که چشمش به این وضع افتاده آنچنان ناراحت است کانه می‌خواهد قالب تهی کند،فورا بدن اباعبدالله را رها کرد و آمد سراغ زین العابدین: «یا بن اخی!» پسر برادر!چرا تو را در حالی می‌بینم که می‌خواهد روح تو از بدنت پرواز کند؟ فرمود:عمه جان! چطور می‌توانم بدنهای عزیزان خودمان را ببینم و ناراحت نباشم؟ زینب در همین شرایط شروع می‌کند به سلیت خاطر دادن به زین العابدین.ام ایمن زن بسیار مجلله‌ای است که ظاهرا کنیز خدیجه بوده و بعدا آزاد شده و سپس در خانه پیغمبر و مورد احترام پیغمبر بوده است،کسی است که از پیغمبر حدیث روایت می‌کند. این پیر زن سالها در خانه پیغمبر بود.روایتی از پیغمبر را برای زینب نقل کرده بود ولی چون روایت خانوادگی بود یعنی مربوط به سرنوشت این خانواده در آینده بود،زینب یک روز در اواخر عمر علی (علیه السلام) برای اینکه مطمئن بشود که آنچه ام ایمن گفته صد در صد درست است،آمد خدمت پدرش:یا ابا!من حدیثی اینچنین از ام ایمن شنیده‌ام،می‌خواهم یک بار هم از شما بشنوم تا ببینم آیا همین طور است؟همه را عرض کرد.پدرش تایید کرد و فرمود:درست گفته ام ایمن،همین طور است.زینب در آن شرایط این حدیث را برای امام زین العابدین روایت می‌کند.در این حدیث آمده است این قضیه فلسفه‌ای دارد،مبادا در این شرایط خیال کنید که حسین کشته شد و از بین رفت.پسر برادر!از جد ما چنین روایت‌شده است که

حسین (علیه السلام) همین جا،که اکنون جسد او را می‌بینی،بدون اینکه کفنی داشته باشد دفن می‌شود و همین جا،قبر حسین، مطاف خواهد شد.بر سر تربت ما چون گذری همت‌خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بودآینده را که اینجا کعبه اهل خلوص خواهد بود،زینب برای امام زین العابدین روایت می‌کند. بعد از ظهر مثل امروزی را-که یازدهم بود - عمر سعد با لشکریان خودش برای دفن کردن اجساد کثیف افراد خود در کربلا ماند.ولی بدنهای اصحاب اباعبدالله همان طور ماندند.بعد اسرا را حرکت دادند(مثل امشب که شب دوازدهم است)،یکسره از کربلا- تا کوفه که تقریبا دوازده فرسخ است.ترتیب کار را اینچنین داده بودند که روز دوازدهم اسرا را به اصطلاح با طبل و شیپور و با دبدبه به علامت فتح وارد کنند و به خیال خودشان آخرین ضربت را به خاندان پیغمبر بزنند.اینها را حرکت دادند و بردند در حالی که زینب شاید از روز تاسوعا اصلا خواب به چشمش نرفته است.سرهای مقدس را قبلا بریده بودند.تقریبا دو ساعت بعد از طلوع آفتاب در حالی که اسرا را وارد کوفه می‌کردند دستور دادند سرهای مقدس را به استقبال آنها ببرند که با یکدیگر بیایند.وضع عجیبی است غیر قابل توصیف!دم دروازه کوفه(دختر علی، دختر فاطمه اینجا تجلی می‌کند)این زن با شخصیت که در عین حال زن باقی ماند و گرانبها،خطابه‌ای می‌خواند.راویان چنین نقل کرده‌اند که در یک موقع خاصی زینب موقعیت را تشخیص داد: «و قد او مات» دختر علی یک اشاره کرد.عبارت تاریخ این است: «و قد او مات الی الناس ان اسکتوا فارتدت الانفاس و سکنت الاجراس» [۲۰] یعنی در آن هیاهو و غلغله که اگر دهل می‌زدند صدایش به جایی نمی‌رسید،گویی نفسها در سینه‌ها حبس و صدای زنگها و هیاهوها خاموش گشت،مرکبها هم ایستادند (آمدها که می‌ایستادند،قهرا مرکبها هم می‌ایستادند).خطبه‌ای خواند.راوی گفت: «و لم ار و الله خفرة قط انطق منها» [۲۱] این«خفره» خیلی ارزش دارد. «خفره»یعنی زن با حیا.این زن نیامد مثل یک زن بی حیا حرف بزند.زینب آن خطابه را در نهایت عظمت القاء کرد.در عین حال دشمن می‌گوید: «و لم ار و الله خفرة قط انطق منها» یعنی آن حیای زنانگی از او پیدا بود.شجاعت علی با حیای زنانگی در هم آمیخته بود.در کوفه که بیست‌سال پیش علی (علیه السلام) خلیفه بود و در حدود پنج سال خلافت خود خطابه‌های زیادی خوانده بود،هنوز در میان مردم خطبه خواندن علی (علیه السلام) ضرب المثل بود.راوی گفت:گویی سخن علی از دهان زینب می‌ریزد،گویی که علی زنده شده و سخن او از دهان زینب می‌ریزد،می‌گوید وقتی حرفهای زینب -که مفصل هم نیست،ده دوازده سطر بیشتر نیست-تمام شد،مردم را دیدم که همه،انگشتانشان را به دهان گرفته و می‌گزیدند.این است نقش زن به شکلی که اسلام می‌خواهد،شخصیت در عین حیا،عفاف،عفت،پاکی و حریم.تاریخ کربلا به این دلیل مذکر - مؤنث است که در ساختن آن،هم جنس مذکر عامل مؤثری است ولی در مدار خودش،و هم جنس مؤنث در مدار خودش.این تاریخ به دست این دو جنس ساخته شد.و لا حول و لا قوة الا بالله.

پاورقی

[۱] بحار الانوار،ج ۴۴/ص ۳۶۴.

[۲] بحار الانوار،ج ۴۴/ص ۳۶۴.

[۳] بقره/۱۸۵.

[۴] مائده/۶.

[۵] علم و آگاهی یک پایه شخصیت زن است،مختار بودن و از خود اراده داشتن،اراده قوی داشتن،شجاع و دلیر بودن یک رکن دیگر شخصیت زن است.خلاق بودن رکن دیگر شخصیت معنوی هر انسانی از جمله زن است.پرستنده بودن،با خدای خود به طور مستقیم ارتباط داشتن و مطیع خدا بودن،حتی روابط معنوی با خدا داشتن در سطح عالی،در آن سطحی که انبیا داشته‌اند،از چیزهایی است که به زن شخصیت می‌دهد.

[۶] اعراف/۱۹.

[۷] اعراف/۲۰.

[۸] اعراف/۲۲.

[۹] اعراف/۲۱.

[۱۰] هود/۷۲.

[۱۱] هود/۷۳.

[۱۲] قصص/۷.

[۱۳] آل عمران/۴۵.

[۱۴] کوثر/۱.

[۱۵] افتادگی از متن پیاده شده از نوار است.

[۱۶] بحار الانوار،ج ۴۵/ص ۶۱.

[۱۷] بحار الانوار،ج ۴۵/ص ۵۸،اللهوف ص ۵۵، و نظیر این عبارت در مقتل الحسین مقرم، ص۳۹۶ و مقتل الحسین خوارزمی،ج ۲/ص۳۹ آمده است که تماما از حمید بن مسلم روایت می‌کنند.

[۱۸] بحار الانوار ج ۴۵/ص۵۹.

[۱۹] بحار الانوار ج ۴۵/ص۵۹.

[۲۰] بحار الانوار،ج ۴۵/ص ۱۰۸.

[۲۱] بحار الانوار،ج ۴۵/ص ۱۰۸.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه

مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».